هو النّاطق بالحقّ

یا محمّد علیک بهائی نامهٴ جناب ح علیه بهائی که بشما ارسال نموده غصن اکبر تلقاء وجه عرض نمود و بشرف اصغا فائز گشت یا محمّد آذان و ابصار شکّی نبوده و نیست که از برای مشاهده و اصغای این ایّام خلق شده و وجود از برای عرفان حضرت موجود ولکن ناس را غبار نفس و دخان هوی از مشاهدهٴ افق اعلی منع نموده فی ‌الحقیقه نفوسیکه الیوم فائز شدند از جواهر خلق نزد حق محسوب و مذکور لعمر اللّه در صحیفهٴ حمرا از قلم اعلی در بارهٴ آن نفوس نازل شده آنچه شبه و مثل نداشته و ندارد سوف تظهر آثاره و انواره هو المبیّن العلیم باری اهل عالم از دانش ممنوع و از ادراک محروم قرنها و عصرها عبدهٴ اصنام و اوهام بودند لایق اصغای این ندا که از ذروهٴ علیا مرتفعست نبوده و نیستند باید بمثل خودی تشبّث نمایند و بر مثل خودی عاکف شوند کل گواهی میدهند بر امواج بحر بیان الهی که امام وجوه ظاهر و هویداست و مالک قدم من غیر ستر و حجاب ندا فرمود و کل را بافق اعلی هدایت نمود مع ذلک از مالک رقاب گذشته‌اند و بطنین ذباب دل بسته‌اند این الابصار و این الآذان و این العقول و این القلوب لئالی بحر رحمن را جز ابصار حدیده نه‌بیند امروز اهل بها نفوسی هستند که از غیر اللّه خود را فارغ و آزاد مشاهده نمایند معرضین بیان از معرضین فرقان اخسر مشاهده میگردند چه که بهمان اسما و همان اقوال مشغولند و آنقدر درایت ندارند که تعقّل نمایند ثمر اقوال و افعال حزب قبل در یوم جزا چه بود و چه شد ذرهم فی خوضهم

جناب ح قبل س علیه بهائی را مکرّر ذکر مینمائیم للّه الحمد از مائدهٴ منزولهٴ مقدّسه قسمت بردند و بآثار قلم اعلی مرّة بعد مرّة فائز شدند نذکر فی هذا المقام امتی و ورقتی الّتی کانت معه و نبشّرها بعنایة اللّه و نذکرها بآیاته انّه هو الفضّال الکریم و نذکر ابنه الحسین و اخاه نسئل اللّه ان یجعل ذکرهما کنزاً لهما عنده انّه هو المقتدر القدیر

و نذکر من سمّی بمیرزا آقا الّذی ذکر اسمه لدی المظلوم فی هذا المقام الرّفیع قل

الهی الهی لک الحمد و الثّنآء و لک الرّحمة و العطآء بما سقیتنی رحیقک المختوم باسمک القیّوم و ذکرتنی فی السّجن الاعظم اذ کنت مظلوماً بین ایادی الغافلین اسئلک یا مالک الوجود و سلطان الغیب و الشّهود بلئالی بحر علمک و انوار شمس حکمتک و بالاکباد الّتی ذابت فی هجرک و فراقک بان تجعلنی متمسّکاً بک و منقطعاً عن دونک ثمّ اسئلک بانوار وجهک و مشارق آیاتک بان تقدّر لی بجودک و فضلک ما یقرّبنی الیک و ینفعنی فی الظّاهر و الباطن انّک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الّا انت المهیمن القیّوم

یا قلم اذکر من سمّی باسد علیه بهآئی لیجذبه الی افقی و ینطقه بثنآئی و یقرّبه بقلبه الی بساطی و یأخذه الفرح الاکبر فی ایّام اللّه مالک یوم الدّین انّا سمعنا ذکرک ذکرناک و انزلنا لک الآیات و صرّفناها بالحقّ و ارسلناها الیک لتشکر ربّک العزیز العظیم بلسان پارسی ذکر میشود انّا بدّلنا فی اکثر المواضع اللّغة الفصحی باللّغة النّورآء انّه یفعل ما یشآء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر جمیع عالم و احزاب امم هر یک بامری تمسّک نموده و بکمال جدّ و اجتهاد در اعلای آن کوشیده و میکوشند چه مقدار مالها صرف نموده‌اند و از جان و عزّت گذشته‌اند لاجل ظهور آنچه اراده نموده‌اند و این امر اعظم مع علوّه و سموّه و عزّه و قیامه و اقتداره در ممالک ایران ظاهر و الی حین اهلش از آن غافل الّا معدودی یک آن بعدل و انصاف در این امر تفکّر ننموده‌اند بهیچوجه در صدد اعلای آن نبوده و نیستند ای کاش باین اکتفا مینمودند هر یوم در اطفای نور ظهور و اخماد نار سدره کوشیده و میکوشند این مظلوم در لیالی و ایّام باطراف ارسال نموده آنچه معادل کتب قبل است بل ازید آیات عالم را احاطه نموده بیّنات امام وجوه ظاهر ولکن عباد جاهل غافل یعنی علما و فقهای عصر سبب منع عباد و علّت اعراض من فی البلاد گشتند یا اسد علیک بهآء اللّه الفرد الاحد بر نصرت امر قیام نما از حق میطلبیم ترا تأیید نماید یؤیّدک و یوفّقک و یمدّک بجنود الغیب و الشّهادة تا وقت باقی بذکر و ثنا مشغول باش شاید ذکر اهل عالمرا جذب نماید و بوطن حقیقی کشاند انّه هو القویّ الغالب المقتدر العزیز الحکیم

و اینکه سؤال نمودی از سرّ تنکیس لرمز الرّئیس در اوّل ظهور ملاحظه نما شیخ محمّدحسن نجفی که قطب علمای ایران بود و سایر علمای نجف و ارض طفّ و بلاد ایران بعد از ارتفاع کلمه و اظهار امر کل محجوب و ممنوع مشاهده گشتند از بحر بیان رحمن محروم و از آفتاب دانش بیخبر بلکه بر منابر بسبّ و لعن مشغول جوهر وجودی را که در قرون و اعصار لقایش را سائل و آمل بودند و عند ذکر اسمش عجّل اللّه میگفتند ردّش نمودند و بالاخره بر سفک دم اطهرش فتوی دادند ولکن نفوسی از عوام اقبال نمودند و از بحر علم الهی نوشیدند و بافق اعلی راه یافتند و در یوم ارتفاع صریر قلم اعلی بکلمهٴ لبّیک فائز گشتند کذلک جعلنا اعلىٰهم اسفلهم و اسفلهم اعلىٰهم اینست سرّ تنکیس لرمز الرّئیس در ابن مریم تفکّر نما حنّاس که اعلم علمای آن عصر بود فتوی بر قتل داد و در حضور آن خبیث یک لطمه بر وجه مبارک آنحضرت وارد آمد ولکن صیّاد سمک که بصید ماهی مشغول بود حضرت روح بر او مرور نمود فرمود بیا ترا صیّاد انسان نمایم فی ‌الحین توجّه نمود و از بحر و سمک و ما فیه گذشت یک کلمه از علم ندیده بملکوت علم ارتقا جست بالاخره بمقامی رسید که نفحاتش عالم را معطّر نمود ذلک من فضل اللّه یعطیه من یشآء همین پطرس مع جلالت قدر در آخر ایّام از او ظاهر شد آنچه سزاوار نبود ولکن در آنی و بعد ید عنایت مجدّد اخذش نمود و از کوثر استقامت مرزوق گشت طوبی له جز نفس حق که صاحب عصمت کبری است احدی با او در اینمقام شریک نبوده و نیست ما سوایش بکلمه‌ئی مخلوق این است توحید حقیقی که نورش از افق سماء قلم اعلی اشراق نمود فکّر لتعرف در این بحر اعظم باسم حق جلّ جلاله وارد شو و فی قعره شمس تضیئ تا بمقصود فائز شوی و آنچه ذکر شد بیابی یا ایّها النّاظر الی الوجه قلم اعلی اگرچه ناطق است ولکن صامت چه که بما ینبغی نطق ننموده و اگر هم نموده مستور است آذان آلوده و ابصار مرموده لایق اصغا و مشاهده نبوده و نیست از اوراق یابسهٴ ارض جز آوازهای بی‌معنی چیزی استماع نشده و نمیشود در قرون و اعصار حزب شیعه بذکر حروفات بر منابر و مساجد ناطق و از امّ الکتاب ممنوع و محروم از حق میطلبیم ترا توفیق عطا فرماید تا بتوحید حقیقی فائز شوی و بر امر قیام نمائی

و اینکه سؤال نمودی مقصود از فاعل ربّ النّوعست و له معان اخری و الّذی بمنفعل راجع یا اسد علیک بهائی در لوح حکمت تفکّر نما فی کلّ آیة ستر بحر من البحور از حق میطلبیم آنچه از قلم اعلی جاری شده از قبل و بعد موفّق شوی بر مشاهدهٴ آن و تفکّر در آن قد نزل من سمآء المشیّة ما خضعت له کتب العالم ولکنّ الامم فی سکر مبین محض عنایت جواب داده شد لا زال باین آیه ناظر باشید که از قبل در یکی از الواح نازل لیس الیوم یوم السّؤال ینبغی لکلّ نفس اذا سمع النّدآء من الافق الاعلی یقوم و یقول لبّیک یا مولی الاسمآء لبّیک یا مقصود العارفین قد انزلنا لک ما قرّت به عیون اهل مدائن العلم و العرفان اشکر ربّک بهذا الفضل المبین

و نذکر من ذکرته الّذی سمّی بحسن فی ملکوت الاسمآء یا حسن حضر اسمک لدی المظلوم فی السّجن الاعظم من هذا الشّطر البعید اسمع النّدآء من شطر عکّا انّه لا اله الّا هو الفرد الخبیر قل

الهی الهی لک الحمد بما ایّدتنی علی مشاهدة آثار قلمک الاعلی و لک الثّنآء بما عرّفتنی صراطک یا مولی الوری اسئلک باسرار بیانک و نیّر برهانک بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و راسخاً فی حبّک بحیث لا یمنعنی ظلم الّذین کفروا بک و بآیاتک و لا شبهات الّذین اعرضوا عن افقک و قالوا ما ناح به سکّان فردوسک و اهل خبآء مجدک انّک انت المقتدر علی ما تشآء لا اله الّا انت الغفور الکریم

این سند از [کتابخانهٔ مراجع بهائی](http://www.bahai.org/fa/library) دانلود شده است. شما مجاز هستید از متن آن با توجّه به مقرّرات مندرج در سایت [www.bahai.org/fa/legal](http://www.bahai.org/fa/legal) استفاده نمائید.

آخرین ویراستاری: ۱۵ مه ۲۰۲۴، ساعت ۰۰:۱۱ قبل از ظهر